



قلبم، در میانۀ بلوا

هویت نوجوان ایرانی ارائه دهد؟ من با چه ویژگی‌هایی شناخته می‌شوم؟ مگر نه اینکه هویت در پاسخ به کیستی و ویژگی‌های افراد است؟ پس واقعا من کیستم؟ چه کسی من واقعی را برایم تعریف می‌کند؟ علت بعضی تناقضات چیست؟ کمی که دقت می‌کنم، روایت‌های گوناگونی را می‌بینم که از طرف افراد و گروه‌های گوناگون برای من ایرانی ارائه می‌شوند. شاید همین علت تناقض‌هاست!

روایت‌ها را کنار هم می‌گذارم: در رسانه‌های غربی هویت نوجوان ایرانی را نامید، خشن، بی‌انگیزه، تنبل و دین‌گریز تعریف می‌کنند که البته بهتر است بگویم آنچه را می‌خواهند، بارها و بارها برای مخاطبانشان تکرار می‌کنند تا بشود. و روایت دیگر، نوجوان ایرانی را کوشا، امیدوار، استقلال‌طلب، مقاوم و سلطه‌ستیز معرفی می‌کند.

در جایی می‌خوانم، «هویت اجتماعی تمایلات جمع زیادی از جامعه است که خود را با آن ویژگی‌ها می‌شناسند.» کمی که بیشتر می‌اندیشم، می‌بینم چقدر این موقعیت برایم آشناست. ۱۳ دی‌ماه سال ۹۸ بود که این تمایلات جمع زیادی از مردم را به چشم خود دیدم؛ در تشییع

روزهای شلوغی بود. بین دوستانم حرف‌های متناقضی به گوشم می‌رسید. در جمع‌های فامیلی هم همین‌طور. هرکس چیزی می‌گفت؛ یکی دم از محدودشدن آزادی‌ها می‌گفت و دیگری دفاع می‌کرد از آزادی‌های کنونی. یکی باشرف‌بودن را به رابطه با غربی‌ها گره می‌زد، دیگری شرافت را به مقاومت. حتی یکی عقاید دینی را زیر سؤال می‌برد و دیگری دفاع از آن را بر خود واجب می‌دانست. یکی جز ضعف و وادادگی دستاوردی نمی‌دید و دیگری دستاوردها را یکی یکی می‌شمرد. یکی ناامید و افسرده، با دلی پر از کینه و خشم، همه‌چیز را تمام‌شده می‌دید و دیگری در اوج امیدواری و نشاط مسیری بلند را پیش چشمانش متصور بود.

تناقض‌ها در درونم بیدار می‌کنند. از یک طرف مشکلاتی پیش روی من هستند و از طرف دیگر نقطه‌های قوت نیز همچون ستاره‌های روشنی دلم را نورباران و امیدوار می‌کنند. می‌خواهم به یک نقطه آرامش درونی برسیم. به اینکه من کجای این قصه ایستاده‌ام؟ یعنی هویت واقعی من چیست؟ اصلا تعریف هویت چیست؟ چه کسی می‌تواند تعریف درستی از



پوش کنید



می‌کردیم.

هر وطن پرست و ایرانی این ویژگی‌های را می‌ستاید و او را عزیز می‌داند. دوباره به قلبم رجوع می‌کنم. صدایش را بلندتر می‌شنوم که فریاد می‌زند: هویتم را! این بار با صدای رسا و بدون هیچ خدش‌های ویژگی‌هایم، تمایلاتم، مسئولیت‌پذیری، استقلال طلبی، شجاعت، مقاومت، خودباوری و ایمان و تهذیب نفس را واضح‌تر از گذشته می‌شنوم. گویی رسانه‌های بیگانه که تا به امروز در گوشم فریاد می‌زدند تا صدای قلب و فطرت‌م را نشنوم، از کار افتاده‌اند.

آری. حالا فهمیدم علت تناقض‌های ذهن دوستانم را! گوششان را به رسانه‌های دروغی سپرده بودند که با بزرگ‌نمایی ضعف‌ها و نادیده گرفتن پیشرفت‌ها، هویتی دروغین راه هم‌سو با اهداف شومشان، به آن‌ها القا می‌کنند.

من در لابه‌لای این همه هیاهوی نیرنگ و فریب، صدای قلبم، خود واقعی‌ام و هویتم را، واضح‌تر از گذشته، در تشییع حاج قاسم پیدا کردم.

جنازه حاج قاسم سلیمانی که مردم ایران یکدل و یک‌صدا شده بودند. بله، هویت من در تشییع حاج قاسم نمایان شد؛ همان جایی که همه با دعوت قلب و فطرتشان، با پای دل به بدرقه عزیزشان آمده بودند. وقتی همه چشم‌ها یکی شده بود و اشک می‌ریخت، دل‌هایمان شکسته بود، اما با اقتدار، انتقام را فریاد می‌زدیم، شجاعت را از هویتمان تعریف می‌کردیم، وقتی میلیون‌ها نفر یکی شده بودیم و هم‌دلانه جانمان را بدرقه می‌کردیم، همدلی و وحدت را از هویتمان معرفی می‌کردیم، وقتی تلاش‌های بی‌وقفه حاج قاسم را در شعارهایمان ستایش می‌کردیم، همت، خسته‌نشدن و مقاومت تا پای جان را از هویتمان معرفی می‌کردیم.

وقتی پیکر پاکش را گرد حرم امامان معصومان طواف می‌دادیم، معنویت را از هویتمان معرفی می‌کردیم. وقتی شعار مرگ بر آمریکا را از جان‌ودل سر می‌دادیم، مبارزه با زورگویان و ظالمان عالم و مقاومتمان را فریاد می‌زدیم.

وقتی مسئولیت‌پذیری و امیدواری حاج قاسم را در میدان‌ها برای هم با افتخار روایت می‌کردیم، امیدوار بودن و تعهد را از هویتمان معرفی